

گذری بر آموزش صلح در افغانستان

غلام‌احیا حسینی

چکیده: آموزش صلح می‌تواند به محصلان و دانش‌آموزان و دانشجویان کمک کند تا دانش و مهارت‌های لازم را برای یک زندگی صلح‌آمیز و عاری از خشونت بیاموزند و این دانش و مهارت را در خانواده، تعاملات اجتماعی و در سطوح ملی و بین‌المللی به کارگیرند. متمم پیشنهاد یونسکو درباره آموزش صلح مستلزم این است که آموزش صلح به‌عنوان یک اصل فراگیر در آموزش به رسمیت شناخته شود. یعنی آموزش صلح وارد همه فعالیت‌های تدریس شود. این سازمان مؤلفه‌های صلح را به شرح زیر اعلام نموده است: حقوق بشر؛ هم‌بستگی و تعاون؛ حفظ فرهنگ‌ها؛ خود و دیگران؛ فراملی‌گرایی؛ حفاظت از محیط‌زیست؛ معنویت.

در این نوشتار تلاش شده تا به‌طور خلاصه درباره این هفت عنوان و رابطه آن با آموزش صلح بحثی، هرچند مختصر، انجام گیرد. تلاش نویسنده بر این است تا این مؤلفه‌ها را با توجه به وضعیت افغانستان مورد مطالعه قرار دهد. بود یا نبود این مؤلفه‌ها و ویژگی‌ها، در ارتباطات فردی، در جوامع بشری و در قوانین حکومتی و نیز در موارد بسیاری از زندگی یک انسان تأثیر خود را دارد، بنابراین لازم است که صلح نه به‌عنوان یک مفهوم وسیع، بلکه به‌عنوان یک واقعیت ملموس آموخته شود و برای آموزش و ترویج آن از همه منابع و امکانات استفاده شود.

درآمد

در جغرافیایی همانند افغانستان، به نظر می‌رسد، صلح پدیده‌ای است که برای مردمان آن به رؤیایی شیرین و دست‌نیافتنی بدل شده است، سرزمینی که نزدیک به نیم‌قرن تجربه ناآرامی را در تاریخ خود ثبت نموده. با توجه به همین نکته، اهمیت آموزش صلح در این جغرافیا بیشتر احساس می‌شود.

با نگاهی به پژوهش‌هایی که در موضوع صلح در افغانستان انجام یافته، در خواهیم یافت که درباره رابطه صلح و سیستم آموزشی افغانستان کمتر توجه نشان داده شده، درحالی‌که برای دستیابی به یک صلح پایدار، در کنار عوامل متعدد داخلی و خارجی، بحث آموزش صلح نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و بدون نهادینه کردن صلح از دوران کودکی و سپس ادامه این روند تا نوجوانی و جوانی و دوران دانشگاه، نمی‌توان به یک جامعه آرام و عاری از خشونت دست یافت. این نکته تقریباً امری مورد قبول است برای اینکه احتمال بروز جنگ کاهش یابد و افراد از گروه‌ها و طبقات مختلف جامعه، با یکدیگر احساس یکدلی داشته باشند، می‌بایست درک متقابل افراد توسعه یابد، برای رسیدن به این هدف، نظام آموزشی افغانستان باید در جهت تحقق شرایط صلح‌آمیز و انسانی گام بردارد. اگر گذرگاه اصلی صلح، اندیشه انسان‌ها است، بنابراین منطقی خواهد بود که آموزش صلح به‌عنوان یک اولویت در نظام آموزش کشور مورد توجه قرار گیرد. از آنجاکه جنگ و نزاع در مرحله اول در اندیشه انسان‌ها شروع می‌شود، می‌بایست مقابله با آن نیز، از اندیشه و فکر آغاز شود.

آموزش صلح عبارت است از تلاش برای ایجاد جامعه‌ای برابر که در آن به شأن و کرامت انسانی توجه شود و به آن احترام بگذارند، همکاری و مشارکت ترویج شود و افراد نیازهای فیزیکی، اجتماعی و روان‌شناختی خود را به‌صورت مسالمت‌آمیزی دنبال نمایند. این موضوع همان چیزی است که انتظار می‌رود در صورت اجرای برنامه‌های درسی آموزش صلح، کتاب‌های درسی در ترویج آن بکوشند. آموزش صلح می‌تواند به محصلان و دانش‌آموزان و دانشجویان کمک کند تا دانش و مهارت‌های لازم را برای یک زندگی صلح‌آمیز و عاری از خشونت بیاموزند و این دانش و مهارت را در خانواده، تعاملات اجتماعی و در سطوح ملی و بین‌المللی به‌کارگیرند. البته در این میان آنچه باید بیشتر بدان توجه شود،

مفاهیم، منطق، اهداف، روش‌ها و محیط آموزش صلح و در کنار آن توانمند کردن درک افراد تحت تعلیم و رفتار صلح‌آمیز آنان بر اساس باورها و ارزش‌هایشان است تا بتوانند نقشی در تغییر مثبت جامعه بر عهده بگیرند (مرزوقی و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۹۴)

آموزش صلح به‌عنوان اصلی فراگیر

متمم پیشنهاد یونسکو درباره آموزش صلح مستلزم این است که آموزش صلح به‌عنوان یک اصل فراگیر در آموزش به رسمیت شناخته شود. یعنی آموزش صلح وارد همه فعالیت‌های تدریس شود. آموزش صلح باید ابتدا افراد را به‌سوی یک وظیفه‌شناسی درونی هدایت کند، به‌طوری‌که مفاهیم آموزش صلح را بر اساس وظیفه‌شناسی درونی خود به‌صورت عملی محقق نمایند. این سازمان مؤلفه‌های صلح را به شرح زیر اعلام نموده است:

- ۱- حقوق بشر
- ۲- هم‌بستگی و تعاون
- ۳- حفظ فرهنگ‌ها
- ۴- خود و دیگران
- ۵- فراملی‌گرایی
- ۶- حفاظت از محیط‌زیست
- ۷- معنویت (Unesco: 1999).

در سطرهای آتی تلاش می‌شود تا به‌طور خلاصه درباره این هفت عنوان و رابطه آن با صلح بحثی، هرچند مختصر، انجام گیرد، البته نباید از انصاف دور شد که هر یک از این عناوین، به‌تنهایی ظرفیت پرداختن به‌صورت بحثی مفصل و مجزا را دارد؛ اما ذکر این عناوین هفت‌گانه در متمم یونسکو بهانه‌ای است برای ما تا گذری کوتاه بر آن‌ها در این نوشتار داشته باشیم.

۱- حقوق بشر

حقوق بشر، پیوستگی عمیقی با مبانی اومانیستی و لیبرالیستی دنیای مدرن غرب دارد. اگر آغاز دنیای مدرن، همراه با مرکزیت دادن به سوژه بود، امروزه همان سوژه توسط نظام‌ها و رژیم‌های حقوقی تعریف و تحدید می‌شود. مهم‌ترین ارکان در واژه‌شناسی حقوق بشر، دو واژه «حقوق» و «بشر» هستند. حقوق و بشری که در

گفتمان جهان‌بینی دنیای مدرن مفصل‌بندی شده‌اند. در این چارچوب، حقوق بشر، به‌مثابه متن کتاب مقدسی می‌ماند که نه از آسمان و از طریق وحی، بلکه توسط بشر زمینی تنقیح و تقنین شده است. در این صورت، حقوق بشر به‌جای برقراری «عدالت» میان انسان‌هایی با باورها و رسوم گوناگون، اقدام به «تحمیل» عقیده جماعتی خاص بر همگان کرده است (عرفان‌منش، ۱۳۹۶: ۱۲۴). و شاهد آن هستیم که از این اصطلاح در بازی‌های سیاسی، به‌خصوص از سوی صاحبان ثروت و قدرت، سوءاستفاده‌های فراوان صورت می‌گیرد.

با توجه به نظریه‌ها و مکتب‌های مختلف و متنوع درباره مفاهیم حق، انسان، خاستگاه حقوق، دولت و مانند این‌ها ارائه تعریفی جامع و مورد اتفاق از حقوق بشر بسیار دشوار است. شاید این تعریف تا اندازه‌ای بیشتر جوانب را در خود جای داده باشد که حقوق بشر یعنی امتیازاتی معین برای نوع انسان، از آن جهت که انسان است (شکاری، ۱۳۹۴: ۵۲). هیچ فردی مجبور نیست حقوق بشر را کسب کند یا استحقاق آن را داشته باشد، بلکه به‌صرف انسان بودن، همه انسان‌ها دارای آن حقوق می‌باشند. حقوق بشر یک مجموعه به‌هم‌پیوسته و غیرقابل انفکاک است، هیچ حقی را نمی‌توان به این دلیل که کسی می‌گوید «کم‌اهمیت» یا «غیرضروری» است از فردی گرفت. به‌عبارت دیگر، عناصر حقوق بشر یک کل منسجم و به‌هم‌پیوسته است، تمامی عناصر حقوق بشر بخشی از اجزای یک منظومه هستند و نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. حقوق بشر را هیچ مقامی به فرد یا گروهی اعطاء نمی‌کند، حقوق بشر ذاتی و جزو ویژگی‌های شخصیت انسانی تلقی می‌شود. حقوق بشر هم انتزاعی و هم عملی است. حقوق بشر الهام‌بخش یک دنیای دموکراتیک، عادلانه و صلح‌آمیز است و حداقل معیارها را برای نحوه رفتار افراد و نهادها با مردم و گروه‌های اجتماعی - سیاسی وضع می‌کند (شکاری، ۱۳۹۴: ۵۲).

هر پدیده و امکاناتی که بتوانند به ترویج رعایت حقوق بشر و ارزش‌های انسانی توجه کند حتی اگر با چنین عنوانی شناخته نشود، آموزش حقوق بشر محسوب می‌شود. در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که هر فرد، نهاد و سازمان در جامعه باید با تعلیم و تعلم برای ارتقا و احترام به حقوق و آزادی‌های بشر تلاش کند (ساعد، ۱۳۸۳: ۲۰).

با توجه به نکات پیش‌گفته می‌توان گفت آموزش مفاهیم حقوق بشری یکی از ضرورت‌های عصر حاضر است. عدم تأمین حقوق انسانی و نقش‌های پیوسته آن، مردم را بیشتر از هرزمانی متوجه اهمیت مسئله حقوق بشر کرده است؛ به‌ویژه که صدمات جنگ‌های طولانی و ناامنی‌های همه‌جانبه، روحیه عمومی را به‌قدری مخدوش کرده که سخن گفتن از صلح نیز کار دشواری است. سازمان عفو بین‌الملل، آموزش حقوق بشر را به‌عنوان برنامه‌ای که به‌منظور فراهم کردن دانش و درک در مورد حقوق بشر و تلاشی برای معرفی ارزش‌های حقوق بشری در برنامه‌ها و آموزش رسمی و غیررسمی است تعریف می‌کند؛ آموزش حقوق بشر، مجموعه‌ای از آموزش‌ها در جهات زیر است:

(الف) ایجاد آگاهی در خصوص ارزش‌های مربوط به حقوق بشر؛

(ب) تقویت و رعایت حقوق بشر از طریق آموزش و پرورش؛

(ج) آشنایی با سازوکارهای تضمینی جهت برخورد و مقابله با موارد نقض حقوق بشر و التزام و اجبار به رعایت آن (امیر ارجمند، ۱۳۷۸: ۱۶۶).

بنابراین نمی‌توان آموزش حقوق بشر را به معرفی ساده محتوای حقوق بشر در یک برنامه سنگین درسی تنزل داد. بلکه می‌باید مجموعه وسیعی از فرآیندهای یادگیری و فعالیت‌هایی را شامل شود که فراگیران را قادر سازد که به‌صورت انفرادی یا جمعی شخصیت خود را در اجتماع پرورش دهند. آموزش حقوق بشر شامل یادگیری و تمرین حقوق بشر است. به این معنا که حقوق بشر در تمام سطوح نظام آموزشی اجرا می‌شود و از طریق انتقال محتوا و نیز تجربه کردن، آموزش داده می‌شود (یونسکو، بی‌تا: ۵)؛ به‌عبارت دیگر، آموزش حقوق بشر تنها یک آغاز است. هدف از این آموزش تحریک ذهن دانش‌آموزان در جهت پیشبرد اهداف حقوق بشردوستانه می‌باشد. یعنی درک پایه‌ای از حقوق بشر و تعهد بدان باید در ذهن کودکان و نوجوانان نقش بریندد.

هدف قدرت دادن و الهام بخشیدن به معلمین و انگیزه دادن به آنها جهت یافتن کارآمدترین روش‌ها و راهبردهای آموزشی برای گنجاندن حقوق بشر در درون برنامه درسی و فرهنگ مدارسشان می‌باشد. معلمین باید ترغیب بشوند که به دنبال دیگر مدرسین حقوق بشر شبکه‌هایی را برای سهیم شدن در نظرات و تجربیات تشکیل دهند. یکی از اهداف نهایی آموزش حقوق بشر ایجاد فرهنگ

اصیل حقوق بشری است برای این کار باید دانش‌آموزان یاد بگیرند تجربیات زندگی واقعی را از جنبه حقوق بشری ارزیابی کنند و این کار را باید با ارزیابی رفتار خود و اولین جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند انجام دهند. دانش‌آموزان نیاز دارند به اینکه یک ارزیابی صادقانه از چگونگی تطابق و سازگاری واقعیتی که هرروزه تجربه می‌کنند با اصول حقوق بشری انجام داده و سپس مسئولیتی فعال در رابطه با بهبود بخشیدن به اجتماعشان را بپذیرند.

با توجه به اهمیت آموزش در رعایت حقوق بشر، سازمان ملل متحد سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۴ را دهه آموزش حقوق بشر اعلام کرد تا از این طریق موجب افزایش آگاهی جهانی از حقوق بشر و تقویت فرهنگ جهانی حقوق بشر شود به همین مناسبت فعالیت‌های بسیاری در کشورهای مختلف انجام شد که دستاوردهای مهمی به همراه داشت. از جمله آنکه در حدود سی کشور اقدام به اصلاح برنامه درسی مدارس کرده یا اقدامات دیگری در جهت ترویج آموزش حقوق بشر به عمل آوردند (نواب دانشمند، ۱۳۸۶).

از زمان تصویب اعلامیه جهانی، مجمع عمومی دولت‌های عضو و همه بخش‌های جامعه را به نشر این سند بنیادین و آموزش به مردم در مورد محتوای آن فراخوانده است (دفتر کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل، ۱۳۸۶: ۱۷). ماده ۲۶ اعلامیه نقش آموزش و پرورش را چنین توصیف می‌کند: «هدف آموزش باید شکوفایی کامل شخصیت بشری و تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باشد. آموزش و پرورش باید حسن تفاهم و گذشت و دوستی بین همه ملت‌ها و همه گروه‌ها از هر نژاد یا هر دین، همچنین گسترش فعالیت‌های ملل متحد را برای حفظ صلح تسهیل کند.»

برخی از راهبردهای پیشنهادی در امر آموزش حقوق بشر را می‌توان در این موارد فهرست نمود:

- ۱) روش‌های مناسب جهت ساده‌سازی مفاهیم حقوق بشر برای آموزش در مقاطع مختلف تحصیلی استفاده شود.
- ۲) دوره‌های آموزشی حقوق بشر در مدارس به‌عنوان یک درس مستقل به برنامه درسی اضافه شود.
- ۳) برنامه‌های آموزشی به‌صورت کارگاهی و با مشارکت دانش‌آموزان برگزار

شده، به‌عنوان نمونه نکات مهم حقوق بشر به‌عنوان موضوع بحث در کلاس آموزش حقوق بشر انتخاب شود.

۴) مسئولان اجرایی این برنامه این اهداف را مدنظر داشته باشند: ترویج توانمندسازی فردی، اعتماد به نفس و احترام به خود؛ گسترش محیط‌های یادگیری مشارکتی بدون سلسله‌مراتب، احترام به تجربه فراگیران و به رسمیت شناختن دیدگاه‌های متفاوت؛ گسترش تأمل، تجزیه و تحلیل و تفکر انتقادی.

۲- هم‌بستگی و تعاون

عناصر اصلی تشکیل یک جامعه، دو چیز است: (۱) افراد و آحاد انسانی که بر پایه تمنیات، منافع، آرمان‌ها و علایق گوناگونی، در قالب گروه‌ها و فرقه‌ها، گرد هم می‌آیند؛ (۲) روابط و مناسبات متقابلی که میان افراد با یکدیگر و گروه‌های متنوع درون جامعه با یکدیگر، برقرار است. عنصر دوم، یعنی نحوه شکل‌گیری روابط و مناسبات اجتماعی، در آراستن یک جامعه به آرایه‌های منحصر به خود نقش اصلی و تعیین‌کننده ایفا می‌کند و بر اساس آن‌ها از یکدیگر متمایز می‌شوند (پژوهنده، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

کنفرانس سران جهان برای توسعه اجتماعی در سال ۱۹۹۵، انسجام و همگرایی را به‌عنوان یک موضوع مهم در زمینه کاهش فقر و ایجاد اشتغال مورد تشویق قرار دارد (شولت، ۱۳۸۲: ۹۱۴). هم‌بستگی اجتماعی امری اجتناب‌ناپذیر برای انسان جامعه‌پذیر است. بنابراین هر زمان و دوره‌ای، انسان احساس نیاز به هم‌بستگی با سایر ابنای خود دارد؛ لیکن نظر به تحولات اجتماعی و تغییر متغیرهای ارزشی جامعه، شکل و نوع آن ممکن است متفاوت شود. با این حال، چیزی که هم در گذشته و هم در دوران معاصر می‌تواند، به‌عنوان یک اهرم قدرتمند، در ایجاد هم‌بستگی مؤثر باشد، عدالت اجتماعی است. تجربه ثابت کرده است که در جوامع فاقد این متغیر، نه تنها هم‌بستگی نتوانسته وجود یابد که برعکس، پراکندگی ناشی از احساس عداوت نسبت به یکدیگر (که از تبعیض برمی‌خیزد)، به وقوع پیوسته است (پژوهنده، همان). شاید وضعیت فعلی افغانستان شاهد مثال مناسبی برای این تئوری باشد.

در ارتباط با موضوع هم‌بستگی، به چند راهبرد اشاره می‌شود:

(۱) اهمیت ندادن به تفاوت‌های نژادی، فرقه‌ای، مذهبی و هر نوع عاملی که

توجه بیش از اندازه به آن باعث احساس تفاخر و تفاوت نابجا در میان افراد یک جامعه شود.

۲) افزایش پیچیدگی نسبت به درک درون گروه خود در جامعه؛ این گزینه ناظر به افرادی است که درون گروه و جامعه‌ای که به آن وابسته هستند را ناهمگن می‌بینند؛ و لذا همواره به جامعه خود بد بینند و این امر موجب برقرار نشدن سازش و صلح در درون گروه اجتماعی می‌شود.

۳) افزایش آگاهی نسبت به تشابهات؛ آگاهی به اینکه اعضای برون گروه ما و به عبارت دیگر سایر گروه‌های درون جامعه، هم درست مثل درون گروه، خواستار همان چیزهایی هستند که ما خواستار آن هستیم. مقولاتی همچون اعتلای ملی، همزیستی در سایه صلح و آرامش و مقولاتی از این دست.

۴) کاهش تفاوت‌ها؛ به خود و دیگران توصیه کنید تا بر اهمیتی که به تفاوت‌ها می‌دهند غلبه کنید. مطالبی را که درباره خارق‌العاده بودن درون گروه خود، و وحشتناک بودن برون گروه خود، در ذهن پرورانیده‌اید تخلیه کنید. به علاوه یاد بگیریم که با قرار دادن خود به جای برون گروه، سعی کنیم مسائل را از دید افراد دیگر گروه‌ها هم بنگریم.

۵) پیگیری اهداف برتر؛ از رقابت‌های مخرب بپرهیزیم و به دنبال موقعیت‌های برابر برد، و اهداف برتر باشیم. عناصر مشترک را پیدا کنیم و درباره «ما» و نه درباره «به ما» و «به آن‌ها» بیشتر حرف بزنیم.

۶) نسبت به ایرادهای برون گروه با دید تساهلی بنگریم؛ چه آنکه هیچ چیز کاملاً بد و کاملاً خوب نیست.

۷) نیازهای مشروع دیگران را بشناسیم و آن‌ها را همچون نیازهای خود بپنداریم، و طوری به مخالفان خود وانمود کنیم که به چنین نیازهایی اهمیت می‌دهیم. این راهبرد ناخودآگاه از تشدید کینه‌ها خواهد کاست و راه همزیستی را هموار خواهد نمود؛ چیزی که انسان همواره در یک جامعه بدان محتاج است.

۸) اجتناب از کشمکش‌های درون و برون گروهی و تلاش برای رفع نزاع و درگیری؛ باید دانست آنچه موجب بروز اختلاف‌های منجر به درگیری می‌شود، مسائل تشدیدکننده فاصله‌های اجتماعی است، که عموماً عبارت‌اند از:

عوامل تاریخی نزاع برانگیز بر سر قلمرو و منابع؛ عدم تشابهات نژادی،

مذهبی، زبانی، موقعیت اقتصادی، ایدئولوژی سیاسی و دیگر تمایزات منجر به ایجاد الگوهای منحصر به فرد «فاصله اجتماعی» در هر فرهنگ می‌شود. البته شکل و میزان کنش و واکنش این عوامل در نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی لیبرال و غیره با هم فرق می‌کند و هر کدام، کار کارشناسی ویژه خود را لازم دارد (پژوهنده، ۱۳۸۴: ۱۵۶-۱۵۷).

۳- حفظ فرهنگ‌ها

برخی فرهنگ‌ها پیچیده‌تر از فرهنگ‌های دیگر هستند؛ برخی فرهنگ‌ها، تجربه اجتماعی را حول افراد خود، سازمان می‌دهند؛ برخی، فرهنگ ذهنی خود را حول یک یا چند جمع همچون خانواده، قبیله، گروه، مذهبی یا کشور سازمان‌دهی می‌کنند. بعضی فرهنگ‌ها، هنجارها، قواعد و محدودیت‌های بسیاری را بر رفتار اجتماعی تحمیل می‌کنند، حال آنکه برخی دیگر، از تحمیل چنین رفتارهایی مبرا هستند (تری پانديس، ۱۳۷۸: ۲). ادوارد برنت تیلور فرهنگ را مجموعه‌ای پیچیده معرفی می‌کند که مشتمل بر دانش، اعتقاد، هنر، آداب و رسوم، اخلاقیات، قوانین و بالاخره همه توانایی‌ها، عادات و رفتاری است که انسان به عنوان عضو جامعه، از جامعه خود کسب می‌کند و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد (کازنو، ۱۳۶۴: ۲۷). مارگرت مید بعد آموزشی فرهنگ را مورد تأکید قرار می‌دهد و بر این باور است که فرهنگ، پذیرش مجموع رفتارها و اعمال موجود در یک جامعه است که اعضاء و افراد آن جامعه با ضوابطی مشترک تمامی آن را به کودکان خود و قسمتی از آن به مهاجرینی که به عضویت جامعه درمی‌آیند، منتقل می‌سازند (روح‌الامینی، ۱۳۷۹: ۱۷).

هر فرهنگی دارای عوامل مثبت و منفی بسیاری است، به عبارت دیگر، در فرهنگ هر جامعه می‌توان نمادهای مثبت یا منفی را شاهد بود. فرهنگ رکن اصلی هویت جوامع است و بر اساس آن تفاوت میان جوامع را می‌توان تشخیص داد. به طور کلی، فرهنگ از عناصر کلیدی هویت در سطوح فردی، گروهی، محلی، ملی و منطقه‌ای به شمار می‌رود. لذا فرهنگ جامعه رابطه عمیق و جدانشدنی با هویت دارد. از سویی حیات و پویایی هر جامعه‌ای، در گروی حیات و پویایی فرهنگ آن جامعه است، به عبارت دیگر، فرهنگ بستر حیات و پویایی انسان‌هاست. فرهنگ، اگر بتواند خود را با خواسته‌ها و تحولات پیرامونی منطبق

کند، به صورت خود پالاینده‌ای رشد و نمود کرده و موجب رشد، شکوفایی و اعتلای جامعه خواهد شد. ولی اگر نسبت به تحولات پیرامونی بی‌اعتنا و بی‌توجه بوده و متکی به داشته‌ها و عظمت گذشته خود باشد، هیچ تلاشی برای رشد و اعتلای خود و حذف جنبه‌های منفی و ابعاد ارتجاعی خود توسط عوامل مثبت خود و متناسب با دستاوردها و تحولات روز نکند، دچار ضعف و انحطاط شده، زمینه را برای عقب‌ماندگی در ابعاد مختلف زندگی یعنی ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراهم می‌کند.

در بحث حفظ هویت یا به عبارت دیگر حفظ فرهنگ شاید بتوان دو وظیفه را از دو منظر تعریف نمود. نخست وظیفه‌ای که تک‌تک افراد جامعه نسبت به اعتلای فرهنگ دارند و دیگر وظیفه دولتمردان و حکومت در قبال فرهنگ است، در مورد دوم آنچه مورد تأکید است، «تقویت و ارتقاء ابزارهای فرهنگی»، «رشد و توسعه سیاست‌ها و اقدامات حمایتی از تولیدات فرهنگی» و نهایتاً «افزایش و متنوع تولیدات فرهنگی» از یک سو و «مخاطب‌شناسی» و «نیازسنجی مصرف‌کنندگان محصولات فرهنگی» و «بهبود شبکه و روش‌های توزیع» این محصولات و به‌طورکلی «تسهیل و تسریع دسترسی مخاطبان» به محصولات سالم، کیفی و ارزشمند فرهنگی از سوی دیگر می‌باشد. تأکید بر دو موضوع «مصون‌سازی فرهنگی جوانان» از طریق پاسخ‌گویی صحیح و مناسب به نیازهای متعدد و متنوع آنان و دوم «تغییر و بهبود سیاست‌ها، ابزار و روش‌های کنترلی» می‌تواند جامعه و نسل جوان را در حفظ فرهنگ یاری رساند (افروغ و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

علاوه بر مسائل داخلی که منجر به مشکلاتی شده، فرهنگ‌های ملل به‌خصوص ملت‌های به اصطلاح شرقی در برابر فرهنگ نامأنوسی که توسط رسانه‌های غربی و رسانه‌های داخلی همسو با آن فرهنگ ترویج می‌شوند و ظهور مباحث و مسائل جدیدی همانند حقوق بشر، فمینیسم، جهان‌وطنی و دیگر عوامل فرهنگی فرامرزی که برخی اوقات در مقابل و در تضاد با سنت‌های محلی قرار گرفته‌اند، این فرهنگ‌ها را وادار به تسلیم کرده‌اند. علاوه بر این پررنگ شدن زندگی شهری برخی از شیوه‌های بومی زندگی را تغییر داده و گاه حذف نموده است. ارتباطات جهانی، فراگیری ملت‌ها از یکدیگر را افزایش داده است و فرهنگ

بومی در رقابتی کم‌نظیر در تاریخ بشری با فرهنگ غیربومی است. این وظیفه و وسایل ارتباط جمعی است که هویت ملی را تقویت کنند، چراکه به هر میزان که هویت ملی در یک کشور قوی باشد، فراگیری فرهنگی از سایر فرهنگ‌ها ضعیف‌تر می‌شود. در مقابل به درجه‌ای که جامعه‌ای با بحران هویت روبه‌رو باشد، به همان درجه در فراگیری و پذیرش ناخواسته و تلفیق اجباری با فرهنگ غیربومی پیش خواهد رفت. حل بحران هویت و شکل‌گیری تدریجی و منطقی هویت ملی از مهم‌ترین ویژگی‌های دنیایی است که در آن ملی‌گرایی در کنار جهانی‌شدن فرهنگ تشدید شده است. در نهایت باید تأکید کرد که روح انسجام، وحدت و یکپارچگی باید در ابتدا در میان رسانه‌های کشور نمود پیدا کند و این رسانه‌ها به‌عنوان مهم‌ترین عنصر فرهنگی پیونددهنده اقشار جامعه و عامل تشخیص هویت ملی، هسته اصلی هرگونه بینش فرهنگی در جامعه به شمار می‌روند.

در این مورد نیز چند راهبرد به‌صورت پیشنهاد ارائه می‌شود:

(۱) ترویج جنبه‌های مثبت فرهنگ بومی در رسانه‌ها، چه اینکه اگر اکثر رسانه‌ها مروج فرهنگ‌های نامأنوس غربی باشند، آن‌چنان‌که در وضعیت کنونی رسانه‌های افغانستان بخصوص در تلویزیون‌های خصوصی شاهد آن هستیم، نمی‌توان امیدی به حفظ ارزش‌های مثبت فرهنگی خود داشت. به این دلیل که در رسانه‌های دیداری دیده می‌شود که بیشتر جنبه‌های ظاهری و مادی غرب تبلیغ می‌شوند و نه جنبه‌های انسان‌دوستانه و مدارای فرهنگی آن؛

(۲) زمینه‌شناسایی فرهنگ خودی و بیگانه فراهم آید.

(۳) راهکارهای علمی و علمی برای تعامل میان فرهنگ خودی و غیرخودی

محیا شود.

بنیاد اندیشه

(۴) دوری از افراط و تعصب بر فرهنگی خودی و اینکه فرهنگ غیربومی را به‌صرف فرهنگ غیرخودی بودن، دشمن دانستن؛ در این خصوص باید توجه کنیم که نقاط قوت و ضعف فرهنگ ما کجا است و آن فرهنگ نیز چه قوت‌ها و چه ضعف‌هایی دارد و تلاش کنیم با در نظر گرفتن ضروریات زمانی و مکانی آن نقاط قوت را در فرهنگ خود بومی‌سازی نماییم.

۴- خود و دیگران

«خود» یا «من»، که در عربی از آن به «نفس» تعبیر می‌شود، عبارت است از:

حقیقت و واقعیت انسان که در طول حیاتش ثابت می ماند و با تغییر و یا حتی از دست دادن اعضا و جوارح انسانی خللی به آن وارد نمی شود. برخی از دانشمندان معتقدند انسان داری سه نوع خود است:

۱. خود واقعی: دیدگاه صادقانه و واقع بینانه هر کس درباره افکار، احساسات، علایق، استعدادها و نیازهای خود است.

۲. خود حقیقی: شخصیت انسانی است که می خواهیم او باشیم و در واقع، آن شخصیت را به عنوان الگوی خود می پذیریم.

۳. خود عمومی: خودی است که تلاش می کنیم خود را در قالب آن به دیگران نشان دهیم. در واقع، خود عمومی نظر دیگران درباره شخصیت و ویژگی های رفتاری ماست (منطقی، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

تمام تعاریف پیش گفته ارتباط تنگاتنگی با هویت انسان دارد، نکته جالب توجهی که در بحث هویت در همان ابتدا شکل می گیرد این است که واژه هویت از نظر لغوی، به دو معنای ظاهراً متناقض به کار می رود: نخست، همسانی و یکنواختی مطلق؛ دوم، تمایز که دربرگیرنده ثبات یا تداوم طی زمان است. معنای اول دربرگیرنده همسانی بین خودی ها و معنای دوم، تمایز میان خودی ها و غیرخودی هاست (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۰).

هویت را می توان فهم ها و انتظارات از خود، دیگران و روابط میان آن ها تعریف کرد. هویت، سازوکاری است که به افراد درکی از خود و ابزاری برای فهم روابط خود با محیط خارجی ارائه می کند و هویت ها دربرگیرنده و مشخص کننده ویژگی های متفاوت هستند. هویت در تماس با دیگران ساخته می شود؛ یعنی وقتی غیرخودی مطرح باشد، خودی ها به همسانی ها و شباهت ها پی می برند. بنابراین هویت داشتن در درجه اول به معنای خاص بودن، متمایز بودن، ثابت و پایدار ماندن و به جمع تعلق داشتن است. هویت با لایه های دینی - فرهنگی خود شکل دهنده باورها، رفتارها، آگاهی ها، دانش، نگرش و چارچوب هایی رفتاری است. هویت سازه ای است که اغلب در گفتمان اجتماعی و سیاسی به کار می رود و مبحث مهمی در علم روانشناسی به شمار می رود و به روشی اشاره دارد که افراد خود را بر اساس باورها، رفتارها و گرایش های خود متمایز تعریف می کنند. عوامل بسیاری از جمله هنجارهای فرهنگی، ارزش های اجتماعی و نهادهای سیاسی در

شکل‌گیری هویت تأثیرگذارند (ابوالحسن شیرازی و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۶). نکته قابل توجه در بحث این است که یک فرد در آن واحد دارای چندین هویت است که برخی اوقات تأکید بر برخی از هویت‌ها در تعارض با صلح و امنیت ملی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر حرکت به سوی هویت‌های جایگزین چندبعدی، امنیت را از شکل ساده و تشخیص‌پذیری که مشخصه دولت‌های سرزمینی بود و هر شخصی تمایل داشت که به‌طور مشخص برحسب یک هویت ملی واحد مرتبط با دولت متبوع خود تعریف شود، خارج ساخته است. زمانی که مردم در یک‌زمان چندین هویت دارند، زمانی که همزیستی مشترک ملی به شکل ساده و مشخص نباشد و در تناقض و رقابت با طبقه، مذهب و هویت‌های دیگر قرار گیرد، تزلزل می‌تواند بیشتر افزایش یابد (شولت، ۱۳۸۲: ۹۱۲). چندگانگی‌های قومی، زبانی و مذهبی، از عناصر اصلی مؤلفه‌های ملی در افغانستان است. تأکید بر پایبندی‌های قبیله‌ای، پافشاری بر ارزش‌ها و خرده‌فرهنگ‌های تباری و مقدم شمردن پندارهای مذهبی بر آیین‌های هم‌بستگی دینی و تابلو ساختن نمادهای عشیره‌ای به جای سمبل‌های ملی، از جلوه‌های آشکار پرورش‌نیافتگی و نقصان «روح ملی» به شمار می‌رود که نمایه‌های ساختار موزاییکی را در واحد سیاسی افغانستان تبلور بخشیده است (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

ساختار موزاییکی به بسته شدن شریان‌های تعامل کلان در میان اجزا و ارکان عناصر ملی منجر شده است. خرد شدن اجزا به پاره‌های متفاوت، و تقسیم شدن عناصر به پارچه‌های ناهمگون، به تجزیه شدن هر چه بیشتر خصوصیت اقوام و ارکان تشکیل‌دهنده ساختار اجتماعی جامعه افغانستان کمک کرده است. فرایند چنین تعاملی، برجستگی علائم و جلوه‌های فرهنگ و دل‌بستگی‌های قومی عشیره‌ای در این کشور بوده است؛ امری که در نهایت، مجال بسترسازی تکثیر چندگانگی‌های فرهنگی را بیشتر و فرصت جلوه‌گری و بازپروری، هم‌گویی و هم‌صدایی ملی را سد کرده است (واعظی، ۱۳۸۱: ۷۳ و ۷۲). عوامل مهم و متعددی در تکوین و تثبیت این موضوع نقش اساسی ایفا کرده است که از آن جمله به دو عامل اساسی انتشار فرهنگ فقر و درون داده‌های فرهنگ قبیله‌ای، می‌توان اشاره کرد. فقر مداوم، موجب شده که پویایی و تحرک اجتماعی در حوزه تعامل اجتماعی کاهش یافته و به‌صورت یک معضل فرهنگی اجتماعی، در عرصه

روابط و ساختار ملی رخ نماید. این پدیده به شکل یک «خرده فرهنگ» در سازوکار زندگی اجتماعی درآمده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است (حق شناس و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۰۱-۱۰۲).

این خرده فرهنگ در ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه افغانستان دارای آثار و تبعاتی بوده است. درون گرایی اجتماعی و عدم مشارکت مؤثر افراد در عرصه عمومی، شیوع ویژگی های خاص اجتماعی چون ترس، ناامیدی و تأثیر خشونت های محیطی بر خصلت های اجتماعی و سیاسی، و بدخواهی نسبت به نظام سیاسی، از جمله پیامدهای «فرهنگ فقر» در افغانستان محسوب می شود. از درون داده های فرهنگ قبیله ای نیز می توان به کل ناپذیری فرهنگ قبیله ای، خردگریزی، بسترسازی عصبیت ها و منازعات مختلف قومی، مذهبی، نژادی و محلی و ناباوری جامعه پذیری سیاسی اشاره کرد (واعظی، ۱۳۸۱: ۷۴-۱۰۴).

همچنین میهن پرستی از پدیده هایی است که موجب تمایز در ارزیابی های گروه خودی از غیر خودی می گردد. برخی از جامعه شناسان دو شکل متفاوت از میهن پرستی را شامل میهن پرستی سالم و ناسالم (قوم گرایانه) مطرح می کنند. در میهن پرستی سالم، عشق به میهن خویش باعث پیش داوری و قضاوت در مورد کشورهای دیگر نمی شود؛ در حالی که در میهن پرستی قوم گرایانه، این عشق و علاقه باعث پیش داوری نسبت به سایر کشورها می شود (Adorno, 1950).

۱) انتصاب اشخاصی در مقام مسئولان فرهنگی کشور، که توان مناسب برای حفظ فرهنگ کشور را دارا باشند. چه اینکه به نظر نگارنده بزرگ ترین مشکل نظام فرهنگی کشور، عدم تخصص و تجربه سیاست گذران و مسئولان فرهنگی کشور می باشد.

بنیاد اندیشه

۲) ارائه مسائل فرهنگی، متناسب با نیازهای جامعه عمل و توجه به فرهنگ مخاطب از سوی رسانه های کشور به خصوص تلویزیون های خصوصی.

۳) گنجاندن بحث هویت ملی در کتاب های درسی البته نه به شیوه مستقیم. با توجه به اینکه نظام آموزش و پرورش در همه کشورهای بزرگ ترین نیرو و سرمایه انسانی را در اختیار دارد، می تواند یکی از بهترین راه های تحکیم و تقویت هویت ملی به شمار آید و برنامه های درسی به عنوان یکی از ارکان اصلی این نظام می توانند نقشی محوری و کلیدی در شکل گیری هویت ملی ایفا کنند. ناگفته پیداست

است که در این مقوله نیز نباید راه افراط را در پیش گرفت.

۵- فراملی‌گرایی

فراملی‌گرایی یا بین‌المللی‌گرایی مفهومی است که بر عقاید و سیاست‌های منجر به منافع مشترک اقوام و ملت‌ها، تکیه دارد. اینترناسیونالیست‌ها بر آن‌اند که در صورت امکان نداشتن همکاری میان حکومت‌ها، این مساعدت بین ملت‌ها امکان‌پذیر است. این مکتب بر آن است که بشر را به این آگاهی برساند که هر فرد متعلق به یک جامعه جهانی است. این مفهوم تقریباً ۵۰ سال پیش در تحقیقات علوم اجتماعی مطرح شد. به‌عنوان نمونه یکی از تعاریفی که درباره این مفهوم آمده است آن را نوعی گرایش شخصی افراد به کشش به سمت خارج مرزهای محلی تعریف کرده است (Merton, R., 1957).

واژه انترناسیونالیسم (Internationalism)، حداقل در سه معنی و مفهوم متفاوت به کار می‌رود:

(۱) اولین مفهوم که خود متشکل از مجموعه‌ای از عقاید و نظریه‌هاست، در کلیت خود به این باور است که پیشبرد صلح و امنیت جهانی تنها از طریق تدوین و توسعه قانون‌های بین‌المللی، ایجاد سازمان‌های بین‌المللی و همکاری‌ها و هم‌زیستی‌های مسالمت‌آمیز، امکان‌پذیر است. انترناسیونالیسم در این مفهوم، ریشه در دو رویداد تاریخی و نظری دارد. نخست، پیدایش سازمان‌های صلح بین‌المللی که از آغاز سده‌های میانه پا به عرصه سیستم جهانی گذاشت. دوم که ریشه در تکامل و فرمول‌بندی نظریه کلاسیک تجارت آزاد در انگلستان دارد. نظریه‌پردازان انترناسیونالیسم در این مفهوم، به‌مرور زمان به این مسئله پی بردند و معتقد شدند که از یک سو تأثیر گذاشتن بر افکار عمومی در سطح جهانی، یکی از عامل‌های مهم برای رسیدن به صلح و هم‌زیستی جهانی است و از سوی دیگر دموکراسی یکی از تعیین‌کننده‌ترین عوامل در رسیدن به یک صلح پایدار جهانی و انترناسیونالیسم است.

(۲) دومین مفهوم که ریشه در علوم سیاسی آمریکا دارد، یک درک کاملاً متفاوت از واژه انترناسیونالیسم ارائه می‌دهد. در این دیدگاه، انترناسیونالیسم از نظر مفهومی در برابر واژه انزوگرایی (Isolationism) که همان عدم دخالت آمریکا در مسائل و مشکلات جهانی است، تعریف شده است. به‌طور ناباورانه

می‌توان گفت که در این مفهوم، واژه انترناسیونالیسم یک ریشه ناسیونالیستی به خود می‌گیرد. شاید این به این علت باشد که پژوهشگران و سیاست‌مداران آمریکایی تعریف از واژه انترناسیونالیسم را در چهارچوب سیاست داخلی و خارجی آمریکا خلاصه می‌کنند. بدین ترتیب، انترناسیونالیسم در این مفهوم، در ارتباط با نقش آمریکا در میزان درگیری‌های این کشور در حل و فصل مشکلات و کشمکش‌های بین‌المللی تعریف و درک می‌شود.

(۳) سومین مفهومی که از واژه انترناسیونالیسم به ذهن می‌رسد، ریشه در دیدگاه و نظریه مارکسیستی دارد. در دیدگاه مارکسیستی، مفهوم واژه انترناسیونالیسم، در واژه انترناسیونالیسم پرولتاریایی خلاصه می‌شود؛ یعنی اعتقاد به هم‌بستگی جهانی طبقه کارگر، برای درهم شکستن نظام اقتصاد آزاد جهانی که به نظام جهانی سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم موسوم است (رحیق اعضان، ۱۳۸۴).

از آنجاکه فراملی‌گرایی از آن دسته اصطلاحات محجور در قاموس سرزمین افغانستان است که در مجامع علمی در مورد آن کمتر بحث و گفت‌وگو می‌شود، شاید عمده دلیل این مسئله این باشد که هنوز لایه‌های مختلف اجتماع درگیر رسوبات قومی و قبیله‌ای و زبانی‌اند، لذا سخن گفتن از فراملی‌گرایی امری غریب و دشوار می‌نماید. همین مسئله دشواری پروسه آموزش صلح را در این سرزمین بیشتر هویدا می‌سازد. لذا به نظر می‌رسد دور نمودن اجتماع از تعصبات و افراطی‌گری قومی و قبیله‌ای و زبانی قدم اولی باشد در راه فراملی‌گرایی. این مهم نیز بدون یک برنامه‌ریزی صحیح و حساب‌شده از دوران کودکی، هم در خانواده و هم در مدرسه، قابل به سامان رسیدن نیست.

۶- حفاظت از محیط‌زیست

بنیاد اندیشه

امروزه در پی استفاده بی‌رویه از منابع طبیعی و عدم توجه به مباحث محیط‌زیستی و عدم رعایت الگوهای صحیح پیشرفت در قالب مفهوم توسعه پایدار، محیط‌زیست طبیعی به شدت مورد صدمه واقع شده است. در دهه‌های اخیر، توسعه شهرها و افزایش جمعیت انسانی و تغییرات اقلیمی و وقوع خشک‌سالی‌های مداوم و بلندمدت، موجب به وجود آمدن مسائل زیست‌محیطی و آلودگی‌های فراوان شده است. مسئله آلودگی هیچ مرز و قلمروی نمی‌شناسد. آب‌وهوا، مواد آلوده خطرناک را از یک منطقه یا کشور به قلمرو دیگر منتقل

می‌نماید. آنچه در این باره به شدت محیط‌زیست انسانی را تهدید می‌کند تخریب بی‌رویه و خارج از قاعده محیط‌زیست و موجودات آن است. با توجه به اینکه اغلب این منابع غیرقابل تجدید هستند و برخی از این موجودات ممکن است در اثر تخریب زیستگاه‌هایشان برای همیشه منقرض گردند، حفاظت از محیط‌زیست به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های بشری در دهه‌های اخیر تبدیل شده است.

از سوی دیگر یکی از بزرگ‌ترین قربانی‌های جنگ‌های عصر جدید را منابع طبیعی، محیط‌زیست و میراث فرهنگی می‌توان دانست، که در برخی موارد، آثار و پیامدهای این بحران‌ها، پس از گذشت سالیان سال آشکار می‌گردد. جنگ و محیط‌زیست با یکدیگر هیچ همخوانی ندارند. در حالی که هم معاهده ژنو و هم قوانین بین‌المللی، کشورها را از هرگونه آسیب عمدی به محیط‌زیست باز می‌دارد، به‌هر روی متأسفانه افغانستان از همان آغازین ایام حمله ارتش سرخ به این کشور در کنار آسیب رسیدن به منابع انسانی این کشور و از دست رفتن جان انسان‌های بی‌شمار، به محیط‌زیست این سرزمین نیز آسیب‌های فراوان وارد شده است، در دوران ناآرامی‌ها به دلیل عدم کنترل دولت بر منابع طبیعی کشور، بسیاری از جنگل‌های شرق کشور به دلیل قاچاق چوب از بین رفتند، در دوران طالبان استفاده از سیاست زمین سوخته باعث از بین رفتن زمین‌های کشاورزی و مراتع و جنگل‌ها شد، لذا هرگونه اقدامی برای آموزش صلح در جامعه به‌صورت مستقیم به حفظ محیط‌زیست نیز یاری می‌رساند چه اینکه در آموزش صلح به این نکته تأکید می‌شود که می‌بایست وابستگی بین افراد در طبیعت، تعهد به حفظ و بهبود محیط‌زیست به‌طوری‌که به نفع بقای تمام موجودات باشد، بیشتر شده تا همه انسان‌ها از آن نفع ببرند.

بنیاد اندیشه

همه سازمان‌های دولتی و خصوصی می‌توانند به‌عنوان مبلغان اطلاعات اساسی بهداشتی و زیست‌محیطی در سطح جامعه مطرح شوند اما در این میان دستگاه آموزش و پرورش از اهمیت خاصی برخوردار است. برای نمونه در کشور چین مسئولیت نظافت کلاس و محیط مدرسه بر عهده دانش‌آموزان است. هر روز وقت معینی به این کار اختصاص دارد و هر کلاس دارای وسایل لازم برای نظافت است. همچنین سطل‌های زباله مخصوص بوده و از هم تفکیک شده است. در زمینه احیای جنگل و درختکاری نیز از نیروهای دانش‌آموزی و افراد دیگر در

جامعه استفاده شده است. در مدارس ما نیز باید نظارت صحیح بر نظافت عمومی کلاس‌ها و حیاط مدرسه و آب‌خوری انجام گیرد. کاشت نهال با همکاری مربی بهداشت در فضای آموزشگاه نیز از دیگر کارهایی است که در مدرسه برای حفظ بیشتر محیط‌زیست می‌تواند صورت گیرد. باید توجه شود که برنامه‌ها باید با میزان درک و فهم دانش‌آموز متناسب باشد. این‌ها روش‌ها و فعالیت‌هایی است که خود نیازمند آگاهی، مهارت، ابتکار، ذوق شخصی یا اشراف فرد آموزش‌دهنده نسبت به این‌گونه مسائل است تا موفق شود یک مطلب ذهنی و کم‌محتوای عینی را چنان تجسم و نمود بخشد که به ذهن و افکار دانش‌آموز رسوخ کند و در زندگی وی مؤثر واقع شود. آموزش می‌تواند اثر چشمگیری در تقویت فرهنگ زیست‌محیطی و رسیدن به اهداف توسعه پایدار داشته باشد. آشنایی جوانان با علوم پایه زیست‌محیطی در دوره‌های مختلف تحصیلی می‌تواند روحیه سازگاری و حس مسئولیت‌پذیری در حفاظت از منابع طبیعی را در آن‌ها تقویت کند. متأسفانه هنوز درسی با عنوان محیط‌زیست در مدارس کشور گنجانده نشده و فقط به اشاره‌های کوتاهی بسنده شده است. در دانشگاه‌ها نیز به‌جز رشته‌های تخصصی محیط‌زیست و منابع طبیعی و تا حدودی کشاورزی در دیگر رشته‌ها دروس محیط‌زیست حتی به‌صورت اختیاری ارائه نشده است. به باور پژوهشگران کلید موفقیت در آموزش‌های زیست‌محیطی آگاهی آموزگاران است. به‌سختی می‌توان انتظار داشت دانش‌آموزان مدرسی که معلمان‌شان در زمینه مسائل زیست‌محیطی آگاهی کمتری دارند، قادر به کسب مهارت‌های لازم برای حفاظت طبیعت و ارتقای کیفیت محیط‌زیست در منطقه خود باشند. معلمان هنگام آموزش هر ماده یا منبع طبیعی می‌توانند شیوه حفظ آن را هم آموزش دهند. آموزش درباره ارزش آب، ارزش گیاهان، کمک به کودکان در کاشت نهال و دانه‌ها و مراقبت از آن، شیوه‌های بازیافت زباله و... همگی در کلاس درس امکان‌پذیر است و می‌تواند مکمل درس‌ها باشد.

برنامه آموزش درباره محیط‌زیست را به صورت‌های مختلف می‌توان اجرا کرد. متداول‌ترین روش‌ها در این زمینه عبارت‌اند از:

- ۱- استفاده از کتاب راهنما
- ۲- بحث در کلاس و آموزش دسته‌جمعی
- ۳- گردش علمی آموزشی
- ۴- آموزش به کمک نمایش‌نامه و بازی و نمایشگاه
- ۵- نمایش عملی کارها به کمک آموزش
- ۶- استفاده از وسایل کمک‌آموزشی مانند فیلم، پوستر، بازی‌های رایانه‌ای، استفاده از فضای مجازی.

در عصر حاضر فناوری اطلاعات امکانات فراوانی در عرصه‌های علمی، اجتماعی و اقتصادی ایجاد کرده است. امروزه فناوری‌های نو در سطح گسترده‌ای برای پیشبرد آموزشی به کار گرفته می‌شود و می‌تواند در امر آموزش محیط‌زیست به دانش‌آموزان راهگشا باشد. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که کاربرد محیط‌های مجازی نیز به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا در شرایط متفاوت به یادگیری بپردازند. هم‌اکنون در کشورهای توسعه‌یافته، بسیاری از مدارس پایگاه‌های آموزش مجازی محیط‌زیست هستند که به کمک آن‌ها آموزش‌های لازم، اجرای برنامه‌های درس بر پایه آموزش زیست‌محیطی، افزایش حس مسئولیت‌پذیری و مشارکت از راه تالارها و اتاق‌های گفت‌وگو و عضویت در انجمن‌های حمایت از محیط‌زیست را انجام می‌دهند تا منابع اطلاعاتی لازم در اختیار فراگیران و معلمان قرار گیرد (مهدوی، ۱۳۹۴: ۲۰-۲۳).

۷- معنویت

در باب تعریف معنویت آنچه مشخص است این است که تعریف واحدی درباره مفهوم معنویت وجود ندارد. موضوع «معنویت» شهرت بسیاری در بین افراد مذهبی و حتی کسانی که هیچ باور دینی ندارند، کسب کرده است. حوزه‌هایی که درباره برخی از مهم‌ترین موضوعات زندگی انسان مانند معنا، هدف و سرنوشت بحث می‌کند در عین حال، بررسی سیر تحولات و تطورات مفهوم «معنویت» نشان می‌دهد که این واژه، طی زمان، معانی گوناگونی به خود گرفته است و به حدی در چارچوب‌های مختلف از آن استفاده می‌شود که به‌سختی می‌توان منظور از این واژه را درک کرد. از سوی دیگر، این مفهوم توسط متفکران گوناگون، به صورت‌های متفاوتی تعریف شده است. زیرا معنای معنویت در هر زمینه و بافتی به چارچوب

فلسفی و هستی‌شناسانه نویسنده بستگی دارد. مهم‌ترین عامل در تغییر و تنوع این دیدگاه‌ها، نوع رابطه مفهوم «معنویت» با «دین» بوده است. مفهوم «معنویت» در اسلام، دارای مابازای بیرونی قابل‌شناسایی است. بنابراین، معنا امری صرفاً ساختنی نیست، بلکه یافتنی نیز هست، و حال آنکه در برخی از دیدگاه‌های غربی، مرجع امر معنوی دست‌ساز خود انسان و بنابراین، «معنا» صرفاً ساختنی است. برخی از دیدگاه‌های غربی به وجود تکثر در مرجع امر معنوی قائل‌اند، اما دیدگاه اسلامی به وحدت معتقد است. معنویت از منظر اسلام، یک مفهوم کل‌گراست که همه ابعاد زندگی را دربر می‌گیرد و چهار بعد ارتباط فرد با خود، خلق، محیط و خداوند را شامل می‌شود. ولی در برخی از دیدگاه‌های غربی، به ابعاد ارتباط با خود، دیگران و محیط محدود می‌شود (کیانی و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۷-۹۸). واژه معنویت و مشتقات آن گرچه در منابع اصیل اسلامی به کار نرفته است، ولی در ادبیات مسلمانان، هم در زبان عربی و هم در زبان فارسی، رواج یافته است. به نظر می‌رسد این واژه ابتدا در زبان‌های اروپایی و در بستر مفهومی مسیحی به شکل Spirituality به کار رفته باشد (مصباح، ۱۳۸۹: ۲۶).

آنچه واضح است این مسئله است که در جغرافیایی مانند افغانستان، ساکنین آن نمی‌توانند از معنویت همان برداشتی را داشته باشند که یک فرد رشد یافته در فرهنگ غربی لذا وارد شدن به مباحثی همچون معنویت و واژه‌های مشابه که با اعتقادات دینی گروهی از انسان‌ها، آن‌هم در یک جغرافیای به‌شدت سنتی، ارتباط پیدا می‌کند، می‌بایست با احتیاط فراوان صورت گیرد، تجربه تاریخی افغانستان نشان داده که دین و مذهب به‌عنوان مصداق ملموس معنویت همیشه از موارد بسیار حساسیت‌برانگیز برای مردم این سامان بوده، با توجه به همین نکات است که در افغانستان می‌بایست یک برنامه حساب‌شده و در نظر گرفتن فرهنگ دینی و مذهبی مردمان پیدا نمود.

نکته قابل‌ذکر دیگر درباره معنویت، دین و خشونت این است که هنگامی که سخن از رابطه صلح و همزیستی و آموزه‌های دین اسلام به میان می‌آید، این افراطیون هستند که با در دست داشتن رسانه‌های سنتی همچون مساجد و مراکز دینی، تلاش می‌کنند تا توده مردم را با عقاید افراطی خود همسو نموده و این‌گونه نشان دهند که اسلام ارتباطی با صلح و همزیستی ندارد و این شمشیر است که

حرف اول و آخر را می‌زند. در مقابله با این جریان وظیفه نظام آموزشی افغانستان به‌خصوص نظام آموزش دینی این کشور مشخص است. برخی معتقدند که در رشد معنویت سه دوره وجود دارد: (۱) دوره اولیه کودکی: هنگامی که کودک به‌طور ساده «خوب» و «بد» را با توجه به تشویق و تنبیه قبول می‌کند؛ (۲) دوره دیررس کودکی و نوجوانی: هنگامی که کودک و یا نوجوان فهم بهتری از اخلاقیات کسب می‌کند؛ (۳) دوره بزرگسالی: هنگامی که فرد نظرات جامعه را در مورد خوبی و بدی می‌پذیرد (عزیزی، ۱۳۹۳: ۸ به نقل از اوبرین، ۲۰۰۸م).

در این زمینه چند پیشنهاد ارائه می‌شود:

(۱) به نظر می‌رسد نظام آموزشی افغانستان با هدف آموزش و پیشبرد تفکر صلح و همزیستی با استفاده از مؤلفه معنویت، که در جغرافیای افغانستان شاید شاهد مثال آن را بتوان در دین اسلام پیدا نمود، در قدم اول می‌بایست یک رابطه معنادار و قابل‌آموزش میان معنویت، دین، صلح و همزیستی پیدا نماید. این امر می‌تواند با مشارکت فرهیختگان دانشگاهی و علمای دینی انجام پذیرد.

(۲) با استفاده از ابزارهای رسانه‌ای سنتی همچون مساجد و رسانه‌های جدید همچون رادیو و تلویزیون ابعاد رحمانی دین اسلام، جایگاه محبت و رأفت و برادری و برابری در دین و همچنین توضیح و ترویج آموزه‌های اخلاقی، نقد دیدگاه‌های افراطیون و خشونت‌طلبان، انجام شود.

سخن پایانی

صلح مفهومی است که دربرگیرنده معانی مختلفی است و بالطبع راه‌های رسیدن به آن هم بسیار متنوع و در مواردی پیچیده است. صلح نبود جنگ تلقی نمی‌گردد بلکه مقصود از آن، رسیدن به نوعی هماهنگی در تمامی سطوح فعالیت‌ها و تلاش‌های انسان می‌باشد. صلح مفهومی فراتر از احساس آرامش یا فقدان خشونت و یا حتی رفع برخی نیازهای اساسی دارد و می‌توان آن را وجود عدالت، عشق، برابری و یگانگی در تمام وجوه زندگی معنا کرد. بود یا نبود این مؤلفه‌ها و ویژگی‌های، در ارتباطات فردی، در جوامع بشری و در قوانین حکومتی و نیز در بسیاری جاهای دیگر دیده می‌شود. بنابراین لازم است که صلح نه به‌عنوان یک مفهوم وسیع، بلکه به‌عنوان یک واقعیت ملموس آموخته شود و برای آموزش و ترویج آن از همه منابع و امکانات استفاده شود. مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها می‌توانند

مسائلی مانند تنوع فرهنگ‌های انسانی، جمعیت، تخریب اکوسیستم و آلودگی، نژادپرستی، جنگ، تروریسم، روابط جهانی و جز این‌ها را برگزینند و برای افزایش آگاهی محصلان و دانشجویان درباره آن‌ها به بحث و گفت‌وگو بپردازند.

قبل از هر چیزی باید مسئولان وزارت معارف و وزارت تحصیلات عالی نسبت به هموار کردن و تسهیل آموزش مهارت‌های صلح اهتمام و تصمیم جدی داشته باشند و آموزش این مهارت‌ها جزو اهداف اصلی نظام آموزش افغانستان قرار گیرد. مشاوران و متخصص آموزشی کشور درصد تدوین اهدافی برای آموزش این مؤلفه‌ها باشند تا برحسب اهداف تعیین شده محتوای مناسبی برای آموزش آن‌ها تهیه شود. کتاب‌ها و محتوای درسی بر اساس اهداف که دربرگیرنده صلح و مؤلفه‌های آن باشد، تهیه شود و در اختیار محصلان و دانش‌جویان قرار گیرد در این صورت است که انسان‌هایی پرورش می‌یابند که می‌توانند با شناخت خود، همدلی و احترام نسبت به دیگران با رعایت برابری و عدالت و بیان کردن عقاید خویش با مشارکت و همکاری در کنار افراد زندگی کنند و می‌توانند با اعتمادبه‌نفس مسائل و مشکلات خود را از طریق راه‌های صلح‌آمیز حل کنند و با دیگران به‌طور مؤثرتر و سازنده‌تر ارتباط برقرار نمایند. برخی از نتایج ترویج فرهنگ صلح را شاید بتوان در موارد زیر برشمرد: امنیت اقتصادی و توسعه، امنیت سیاسی، امنیت نظامی و خلع سلاح، توسعه هم‌بستگی جهانی.

البته نکته‌ای که نباید از آن غافل بود این است که پیش از هر اقدامی، اساتید، معلمان و علمای دین و تمام کسانی که یاور انجام پروژه آموزش صلح هستند، می‌بایست در این مورد آموزش دیده و نسبت به ابعاد و زوایای مختلف آن توجه شوند. همچنین دشواری کار بیشتر خود را نمایان خواهد کرد هنگامی که دریا بیم، جامعه افغانستان به دلایل مختلف و بیش از همه به دلیل مانوس بودن با فضای خشونت و جنگ در کنار فقر فرهنگی و اقتصادی خانواده‌ها، بیش از آنکه بستری مناسب برای صلح داشته باشد، آماده ادامه همان چرخه جنگ و ناآرامی است. همچنین انتظار می‌رود در مراکز آموزش عالی کشور، تحقیقاتی مستقل در مورد رابطه و تأثیر هریک از این مؤلفه‌ها و در نظام آموزشی کشور انجام گیرد، حتی به نظر نگارنده هر یک از این مؤلفه‌های هفت‌گانه مطرح شده در این نوشتار در حد یک رساله دانشگاهی، ظرفیت تحقیق و پژوهش را داراست.

گذری بر آموزش صلح در افغانستان / ۳۰۹

منابع

- ابوالحسن شیرازی، حبیب اله؛ نیکو، حمید (۱۳۹۴)، جایگاه فرهنگ در هویت مشترک اروپایی و همگرایی اتحادیه اروپا، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، دوره ۸، شماره ۲۹، ص ۹-۴۲.
- افروغ، عماد؛ ترابی، سیدمصطفی (۱۳۸۸)، راهبردهای اساسی کنترل فرهنگی در عصر جهانی‌شدن، مطالعات دفاعی استراتژیک، شماره ۳۶، ص ۹۳-۱۳۲.
- امیرارجمند، اردشیر (۱۳۷۸)، آموزش حقوق بشر، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۵-۲۶، ص ۱۵۹-۱۸۰.
- پژوهنده، محمدحسین (۱۳۸۴)، صلح، هم‌بستگی ملی و مشارکت عمومی، پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، شماره ۵۵، ص ۱۳۹-۱۶۶.
- تری پانديس، هری، س (۱۳۷۸)، فرهنگ و رفتار اجتماعی، ترجمه نصرت فنی، تهران نشر رسانش.
- حق‌شناس، محمدجواد؛ بوسفی، عمران (۱۳۸۹)، فرصت‌ها و تهدیدهای روند ملت‌سازی در افغانستان، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، دوره ۳، شماره ۱۳، صفحه ۹۵-۱۲۴.
- دفتر کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل (۱۳۸۶)، کتابچه الفبا: آموزش حقوق بشر- فعالیت‌های عملی برای مدارس ابتدایی، راهنمایی و متوسطه. ترجمه: واحد ترجمه کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران. تهران: نشر آیین احمد.
- رحیق اعضان، علی؛ مارک، گلی (۱۳۸۴)، دانش‌نامه در علم سیاست، تهران: انتشارات فرهنگی صبا.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۹)، زمینه فرهنگ‌شناسی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات عطار
- شکاری، عباس (۱۳۹۴)، ارزیابی آموزش مؤلفه‌های حقوق بشر در برنامه درسی ایران: حقوق بشر، دوره دهم، شماره ۱۹، ص ۴۹-۵۸.
- شولت، یان آرت (۱۳۸۲)، جهانی‌شدن و امنیت (نامنی)، مطالعات راهبردی، ترجمه: خلیل‌الله سردارآبادی، شماره ۲۲، ص ۸۹۵-۹۱۶.
- عرفان‌منش، ایمان (۱۳۹۶)، پیدایش جامعه مدرن و تجدید بنای حقوق بشر؛ واکاوی منشأ جهان‌بینی و تبارشناسی گفتمان حقوق بشر، معرفت سیاسی، شماره ۱۷، ص ۱۰۷-۱۲۴.
- عزیزی، فریدون (۱۳۹۳)، رشد معنویت و دین در کودکان، / فصلنامه تاریخ پزشکی، سال ششم، شماره بیست و یکم، ص ۷-۱۴.
- کازنو، ژان (۱۳۶۴)، قدرت تلویزیون، ترجمه علی اسدی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- کیانی، معصومه؛ مهرمحمدی، محمود؛ صادق زاده قمصری، علیرضا؛ نوذری، محمود؛ باقری، خسرو (۱۳۹۴)، مفهوم شناسی معنویت از دیدگاه اندیشمندان تربیتی غربی و مسلمان، دو فصلنامه اسلام و پژوهش‌های تربیتی، سال هفتم، شماره دوم، پیاپی ۱۴، پاییز و زمستان، ص ۹۷-۱۱۸.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، هویت ملی و جهانی‌شدن، تهران: نشر نی.
- مرزوقی، رحمت‌الله؛ محمدی، مهدی؛ شمشیری، بابک؛ دادگر، هلمایون (۱۳۹۶)، تدوین برنامه درسی صلح در آموزش عالی: یک مطالعه کیفی، راهبردهای آموزش (راهبردهای آموزش در علوم پزشکی)، دوره ۱۰، شماره ۵، ص ۳۹۶-۳۸۴.
- مصباح، علی (۱۳۸۹)، واکاوی مفهومی معنویت و مسئله معنا. اخلاق پزشکی، شماره ۱۴، ص ۲۳-۴۰.
- منطقی، محسن؛ مساعد، علی (۱۳۹۱)، اسلام و پژوهش‌های مدیریتی، سال اول، شماره چهارم، ص ۱۰۵-۱۳۰.
- واعظی، حمزه (۱۳۸۱)، افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، تهران: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی.
- هونتزینگر، ژاک (۱۳۶۸)، «درآمدی بر روابط بین‌الملل»، ترجمه عباس آگاهی، تهران: آستان قدس رضوی.
- یونسکو و آموزش حقوق بشر، ترجمه وزارت آموزش و پرورش، تهران، وزارت آموزش و پرورش و کمیساری عالی حقوق بشر، [بدون تاریخ].

Adorno, T.W., Frankel-Brunswick, D.J., Levinson, N.R., Sanford, B.A., Levinson, M.H. and Morrow, W. (1950), *The Authoritarian Personality*, Harper Row, New York, NY.

International Bureau of Education, Unesco (1999). *Educational Innovation and Information*. Geneva: IBE

۳۱۰ / پایدیا، سال اول، شماره ۳ و ۴، خزان و زمستان ۱۳۹۶، ویژه اخلاق جنگ و صلح

Merton, R. (1957), Patterns of Influence: Local and Cosmopolitan Influentials. Social Theory and Social Structure. New York: The Free Press, pp. 387– 420



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۸۴